

روابط ایران و عثمانی به مثابه الگوی روابط شرقی - اسلامی

رضا دهقانی

عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تبریز

چکیده

روابط ایران و عثمانی به‌رغم استمرار و گستره زمانی آن بیش از پنج سده و اشتراکات فراوان فرهنگی، تاریخی و دینی دو کشور همسایه از مقولاتی است که از نظر تحقیقات اصیل و پرمغز به سان طفلی نوپاست که به تازگی قدم در راه نهاده است. آنچه از روابط ایران و عثمانی در نگاه نخست برداشت می‌شود، شرح جنگ‌های خونین دو همسایه پرتوان است که هر یک سعی می‌کردند با توسل به ایدئولوژی خاص خود طرف مقابل را به زانو درآورند. چنین چشم‌اندازی بیشتر از وقایع‌نامه‌های ایران و عثمانی ناشی می‌شود که به تحقیقات تاریخی هم سرایت کرده است. با بررسی تحقیقات انجام‌گرفته در این حوزه چنین به نظر می‌رسد که حجم مطالعات مربوط به روابط ایران و عثمانی نه تنها در عرصه تاریخ‌نگاری سیاسی، بلکه در دیگر عرصه‌ها چون تاریخ اقتصادی، تاریخ اجتماعی و فرهنگی فوق‌العاده اندک و ناچیز است. واقعیت آن است تا یک سنت پژوهشی قویم و فرانگر در این عرصه چهره نبندد، تک‌نگاری‌ها و مطالعات موردی نمی‌تواند چندان راهگشا باشد.

با توجه به چنین نقصانی، مطالعه و تبیین نظری روابط ایران و عثمانی در چهارچوب متد علمی و تبیین‌گر از ضروریات این حوزه مطالعاتی است. لذا مقوله نظری «الگوی روابط شرقی - اسلامی» که موضوع مقاله حاضر است تلاشی در همین راستا است که می‌کوشد با تعریف ایستارها و الگوهایی، که از بطن این روابط برخاسته‌اند به ترسیم چهارچوب و ساختار روابط ایران و عثمانی بپردازد و مؤلفه‌های این رابطه را در دو مقوله همگرایی

و واگرایی بررسی و تحلیل کند. پژوهش حاضر تلاشی کوچک است برای نظام‌مند و عینی کردن مباحث مربوط به روابط ایران و عثمانی به دور از هرگونه تعمیم ناروا و صرفاً در سایه حقایق برآمده از تاریخ.

مقدمه

مقوله نظری روابط شرقی اسلامی معرف انگاره‌ای از مناسبات سیاسی در چهارچوب کشورهای شرق اسلامی است که ایران و عثمانی دو نمونه شاخص این مناسبات به حساب می‌آیند. این انگاره برآمده از سنت‌های دیرپای خاورمیانه و تحولات تاریخی این منطقه است که نخستین دولت‌های شرق باستان را در پهنه خود پرورانده است؛ لذا اندیشه دولت و سیاست خارجی بین دولت‌های این منطقه جغرافیایی عمری همپایه نخستین تشکل‌های سیاسی اجتماعی خاورمیانه دارد. در توضیح و تحلیل مبانی سیاست خارجی باید در نظر داشت که سیاست خارجی اساساً پدیده‌ای چند وجهی است و در خلاء شکل نمی‌گیرد و نتیجه دگرگونی‌های مختلف در حیات اجتماعی و نتیجه تعامل و به هم آمیختگی تحولات داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی است و در نهایت برآمده از تصمیمات انسانی در چهارچوب ساختارهای جغرافیایی، فرهنگی و اداری است (سجادپور، ۱۳۸۳: ۶). بر این اساس سیاست خارجی که سیاست بین‌المللی برآیند آن محسوب می‌شود، مفهومی چند وجهی است که در پرتو نظریه‌های میان رشته‌ای درخور بررسی و مطالعه است.

در تحلیل جامعه‌شناختی جوامع ایران و عثمانی طی سده‌های شانزده تا بیست میلادی گفتنی است که تاریخ این جوامع، اساس ساختار سیاسی و عملکرد سازمان دولت را توضیح می‌دهد که منشأ ساختارها و نهادها، مفاهیم سیاسی کهنی است که طی سالیان متمادی در سرزمین بین‌النهرین و فلات ایران یا به تعبیر امروزی تر شرق اسلامی و خاورمیانه تکوین یافته است. این میراث به ایران ساسانی رسید و از طریق دیوانیان و اندرزنامه‌های ساسانی به خلافت عباسی انتقال یافت و سپس در سراسر تمدن اسلامی گسترش یافت.

مبانی نظری این ساختار سیاسی در نوشته‌های متفکرانی چون خواجه نظام‌الملک و امام محمد غزالی بیان شده است. این نوشته‌ها که با صفت عام سیرالملوک یا سیاست‌نامه‌ها شناخته شده‌اند در ادامه سنت اندرزنامه‌نویسی دوران ساسانی هستند که می‌کوشند سلطان

را از مجرای تأکید بر تداوم سنت، آموزش سیاسی دهند و اصول ملکداری را با استناد به حکایات شاهان پیشین به سلاطین اغلب کم سواد بیاموزند. سیاست‌نامه‌نویسان عموماً به بحث در اکتساب قدرت سیاسی و شیوه‌های نگهداری آن پرداخته‌اند، اندیشه کنترل و نظارت بر قدرت در ذهن ایشان جایگاهی ندارد. قدرت سیاسی از دیدگاه سیاست‌نامه‌نویسان در تعارض دائمی با ضد قدرت است که می‌خواهد جانشین قدرت نخستین شود (طباطبایی، ۱۳۶۸: ۶). حفظ قدرت سیاسی و آرامشی که از آن ناشی می‌شود تدابیر و لوازمی را می‌طلبد که هسته اصلی سیاست‌نامه‌ها است که برقراری عدالت و امنیت در جامعه، از مباحث محوری آن به حساب می‌آید. مقدمات و لوازم دستیابی به عدالت و امنیت مورد نظر عبارت‌اند از: تصدیق نظام‌فرهی و حق الهی شاهان، توأمانی دین و دولت، نبرد با ناراست‌کیشی و بدمذهبان، شور با اهل خرد و «ترفیه حال رعیت». (طوسی، ۱۳۴۰: ۷۶-۲۳۴)

در سنت سیاست‌نامه‌نویسی عدالت در درون گفتاری بحث می‌شود که توجه به تغلب یا سلطه سیاسی دارد و نه به فضیلت و سعادت در جامعه. عدالت نوعی سازگاری عناصر قوام‌بخش جامعه است که با تأکید بر میانه‌روی و قراردادن هر چیزی در جای خود تفسیر می‌شود (غزالی، ۱۳۶۱: ۱۹۶). مصطفی نعیم، مورخ عثمانی در سده هفدهم میلادی این فلسفه سیاسی را به صورت «چرخه عدالت» مطرح می‌کند. در این چرخه کسب و تولید ثروت به منظور برقراری دولت و حفظ مملکت و تأمین عدالت در میان مردم، از اصول اساسی سازمان و عملکرد دولت تلقی می‌شد. (Mardin, Şerif, opcit: 98-101) تراوش بیرونی ساختار سیاسی مزبور با واژه استبداد تعریف می‌شود که به ماهیت خودسرانه قدرت سیاسی اشاره می‌کند و با روابط مرکزیت سیاسی و اقتصادی حفظ و بازتولید می‌شود. این عنصر، ساختار سیاسی بنیاد کانونی همه گونه‌های مناسبات خارجی و داخلی است که درعین حال بر پیوند میان مفاهیم نظری و متغیرهای جوهری روابط دو سویه در صحنه بین‌المللی تکیه دارد.

با عنایت به چنین زمینه‌هایی روابط ایران و عثمانی به مثابه انگاره و الگویی از روابط شرقی اسلامی تلقی می‌شود که با پدیده‌های نوظهور ناشی از رنسانس اروپایی و عصر روشنگری تقارن دارد. این پدیده‌های نوظهور که معرف منطق اندیشه و مناسبات جدید است از سوی کشورهای اروپایی در سطح جهانی سیطره یافت و بر کشورهای حوزه تمدن

و فرهنگ اسلامی نیز تحمیل شد؛ در درگیری‌های میان سلاطین عثمانی و فرمانروایان صفوی منافع مادی و مصالح سیاسی جمهوری و نیز در آغاز و به تدریج همه کشورهای اروپایی تحمیل می‌شد و با آنکه مناسبات سیاسی ایران و عثمانی به ضرورت در میدان جاذبه اندیشه و مناسبات نو قرار گرفت، نظام فکری و سیاسی آنان تحولی مناسب سرشت دوران جدید پیدا نکرد. از این رو می‌توان گفت که جدال جاذبه تجدد از سوی مغرب زمین و دافعه آن از سوی مشرق زمین در تاریخ کشورهای ایران و عثمانی نزدیک به سه سده به درازا کشید. در این سه سده مشرق زمین در وسوسه تجدد بود، اما بیشتر پای در سنت اندیشه‌ای خلاف زمان و استبداد پدر شاهی و احیای امپراتوری‌های پیشین داشت. (طباطبایی، ۱۳۸۰: ۱۲ - ۱۱) تا گشودن چشم‌اندازی تازه در حیات فرهنگی و تمدنی خود.

اما رخداد انقلاب‌های مشروطه عثمانی و ایران این نگرش را دگرگون کرد و سرآغازی برای طرح حکومت قانون و منافع ملی در فضای سیاسی فرهنگی این جوامع شد. شعاع چنین نگرشی طبیعتاً سیاست خارجی و مناسبات بین‌الملل این کشورها را نیز دربرگرفت. در دوران جدید که با اندیشه‌های مشروطه‌خواهی آغاز می‌شود، مفاهیمی چون ملیت‌خواهی، وطن، منافع ملی، حسن همجواری، عقد پیمان‌ها و همکاری‌های منطقه‌ای، اشتراک منافع در روابط ایران و عثمانی شناخته شده بود؛ اما قطب‌الگوی سنت اجازه تسری اندیشه به عرصه عمل را نمی‌داد. (همان: ۱۸) لغزش از مجموعه مفاهیم اندیشه سنتی به ایدئولوژی جدید اروپایی بسیار کند و بطیء بود و در مجموع امری روشنفکری محسوب می‌شد تا فلسفه سیاسی حاکمیت و حتی نهادهای اجرایی حکومت در سطح روابط خارجی. بنابراین در عصر مشروطه فلسفه سیاسی نوزایشی در ایران و عثمانی تأسیس نشد.

براین اساس نظریه روابط شرقی اسلامی که برای تبیین مفهومی روابط ایران و عثمانی و در سطحی عام‌تر شرق اسلامی پیشنهاد می‌شود، با استناد به داده‌های تاریخی و الگوهای سنتی و در حال گذار سیاست خارجی ایران و عثمانی، عناصر مقوم نظریه روابط شرقی - اسلامی به شرح زیر ارائه می‌دهد:

۱. سرزمین‌های غنی و به هم پیوسته آسیای غربی سبب شده بود که دولت‌های ایران و عثمانی ماهیتی برّی - در مقابل دولت‌های بحری مانند اسپانیا و انگلستان داشته باشند.

روابط ایران و عثمانی به مثابه الگوی روابط شرقی - اسلامی ۸۷

مقایسه وسعت خاک اصلی اسپانیا و انگلستان با مساحت دولت‌های ایران و عثمانی خود گویای این مطلب است.

۲. با توجه به موقعیت برّی این دولت‌ها، توسعه سرزمینی از سیاست‌های محوری و همیشگی آنان بوده است که روابط ایران و عثمانی را دائماً دستخوش تعارض و نوسان می‌کرده است.

۳. عملکرد دولت‌های ایران و عثمانی را در عرصه سیاست خارجی بر حسب حفظ، افزایش یا نمایش قدرت می‌توان تعریف کرد.

۴. روابط ایران و عثمانی را باید با توجه به تداوم و تصلب سنت‌های دیرپای خاورمیانه بررسی و مطالعه کرد که آمیزه‌ای از استبداد پدر شاهی، سنت‌های کشورداری و دیوان‌سالاری شرقی، ساختارایی - عشیرتی قدرت سیاسی و آموزه‌های فقهی - کلامی حکومت اسلامی بوده است.

۵. دولت‌های ایران و عثمانی با توجه به مقتضیات منطقه‌ای و جهانی به تناوب خواهان حفظ وضع موجود، توسعه‌طلبی و کسب اعتبار بودند.

۶. روابط ایران و عثمانی خصلتی مستقل، مستمر و همه‌جانبه (سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی) داشته است؛ ضمن اینکه مطامع و مداخله قدرت‌های بزرگ اروپایی مهمترین عامل تأثیرگذار خارجی در سمت‌وسودادن به این روابط بوده است.

مصادیق و میزان ثقل نظریه روابط شرقی - اسلامی در پرتو نگرشی خردتر و شاخص‌بندی شده بهتر قابل تعمیم و مطالعه است. بر این اساس روابط شرقی - اسلامی ناظر بر دو دوره مشخص در روابط ایران و عثمانی است: دوره اول؛ که می‌توان آن را دوره «واگرایی ساختاری» نامید، از تأسیس دولت صفوی در سال (۹۰۷ق/۱۵۰۲م) تا انعقاد معاهده اول ارزروم در سال (۱۲۳۸ق/۱۸۲۳م) ادامه دارد. دوره دوم؛ موسوم به «همگرایی مُتَنَزِل» که از انعقاد معاهده اول ارزروم تا پایان جنگ جهانی اول است. تقسیم‌بندی فوق نه یک انفکاک جوهری، بلکه یک تقدّم و تأخر فرایندی است به این معنی که شالوده و ساختارهایی که در دوره اول ایجاد شد در دوره بعد کاملاً محو نمی‌شوند بلکه تغییر ماهیت می‌دهند یا کمرنگ یا نهایتاً در ایستارها و ساختارهای جدید مستحیل می‌شوند؛ لذا دوره‌های مذکور تفاوت ماهوی

با هم ندارند، بلکه مکمل و درتداوم یکدیگرند و وجه تمایز آنها در چیرگی الگوی غالب است که هر دوره را در قالب مؤلفه‌های مشخص شاخص‌بندی می‌کند. در نهایت باید توجه داشت که هرگونه مفهوم‌پردازی در این خصوص باید بر تعاملات تنگاتنگی که میان سیاست خارجی - از نظر جوهر و فرآیند - و اوضاع داخلی از یکسو و نظام بین‌المللی از سوی دیگر وجود دارد، توجیه و تفسیرکرد (رمضانی، ۱۳۸۰: ۲۹ - ۱۴). کاربست این مفاهیم و گزاره‌ها برای بررسی مناسبات ایران و عثمانی سه ضلع مثلثی را تشکیل می‌دهد که می‌توان آن را «تعامل سه‌جانبه پویا»^۱ نامید. اینک به بررسی و تحلیل دوره‌های یادشده می‌پردازیم.

واگرایی ساختاری

اصطلاح واگرایی ساختاری^۲ معطوف به ساخت و نقش قدرت در روابط ایران و عثمانی به مثابه دو واحد سیاسی مجزا است. این دو واحد سیاسی نه تنها ساختارهای سیاسی یکدیگر، بلکه کیان و موجودیت ایدئولوژیک همدیگر را به رسمیت نمی‌شناختند و در سطح نظری و عملی به نفی این ساختارها سعی می‌کردند. چنین فرایندی مجموعه‌ای از عناصر واگرا در روابط دو دولت شکل داد و مدت سه قرن آنها را به رویارویی کشاند. این دوران از نظر سلسله‌های تاریخ ایران، صفویه، افشار-زند و اوایل قاجاریه را دربرمی‌گیرد، یک دوره بلند مدت ۳۳۰ ساله که با استقرار صفویان شیعه مذهب، هویت ایرانی و استقلال ملی در پرتو نهضت شیعی صفویان و در تقابل با جهان تسنن احیاء شد.

در این دوره روابط ایران و عثمانی عموماً بر محوریت جنگ استوار بود و دولت عثمانی که اینک متصرفاتش در پهنه سه قاره گسترش یافته بود در صدد الحاق ایران به شرق امپراتوری خود بود. چنین تقابلی به بیش از سی جنگ تمام عیار بین ایران و عثمانی منجر شد؛ اما در نهایت عثمانیان به مستحیل ساختن ایران شیعی مذهب در جهان تسنن موفق نشدند و ساختار هویتی جدید ایران در دوره‌های بعد تثبیت شد و بالیدن گرفت. واگرایی ساختاری ناظر به دورانی است که امپراتوری عثمانی ایران را به مثابه یک واحد سیاسی -

1. Dynamic triangular interaction

2. Structural Divergence

نظامی نوظهور به رسمیت نمی شناسد و اسلامیت آن را نفی می کند و درصدد انضمام آن به قلمرو خویش است. از نظر عثمانی‌ها ایران یگانه سدی بود که فتوحات عثمانی را در جهت شرق متوقف کرده بود و از وصول آنها به مرزهای توران مانع شده بود؛ معاهداتی هم که در این دوره بین ایران و عثمانی منعقد می‌شود از معاهده آماسیه گرفته تا معاهده کردان صرفاً عهدنامه‌هایی سیاسی - مرزی هستند که بنا به مقتضیات سیاسی - نظامی عثمانی‌ها به آن تن داده بودند. در هیچ‌یک از مفاد این معاهدات ایران در سلک ممالک دارالاسلام به حساب نیامده و کیان سیاسی ایران به صراحت تصدیق نشده است. واقعیت آن بود که عثمانی این معاهدات را موقتی می‌انگاشت، مترصد فرصت مناسب می‌شد تا مَنویات خود را محقق سازد؛ چنین فرایندی سه مؤلفه واگرا بر روابط ایران و عثمانی حاکم کرد که تا اوایل قرن سیزدهم هجری و انعقاد معاهده اول ارزروم کم و بیش حیات و دوام داشت. این سه مؤلفه واگرا به ترتیب شامل مؤلفه‌های دینی، سیاسی، اقتصاد و تجارت جهانی است که ذیلاً به بررسی و تحلیل هر یک می‌پردازیم.

الف - مؤلفه مذهبی

عثمانیان براساس سنت غزا و جهاد و اندیشه‌های خلافت اسلامی برآن بودند تا دنیای مسلمانی واحدی ایجاد کنند، عثمانی‌ها ادعا می‌کردند که فقط رهبران اسلامی هستند که نه تنها مسئول قلمرو عثمانی بلکه مسئول دیگر قلمروهای اسلامی نیز هستند. سلطان سلیم عثمانی که خود را رهبر بی‌چون و چرای جهان اسلام می‌دانست پس از نبرد چالدران نامه‌ای به شاه اسماعیل نوشت و ادعای خلافت مطرح کرد و شاه اسماعیل و خانواده او را به ارتداد و فساد متهم ساخت و سرانجام او را به توبه و تحمل رنج الحاق ایران به قلمرو عثمانی فراخواند (فریدون بیگ توقیعی، ۱۳۷۴ق: ۳۸۳-۳۸۲). عثمانیان که خود را میراث‌دار سنت جهاد و غزا در سرزمین‌های امپراتوری بیزانس و اروپای شرقی می‌دانستند بنا به دلایل عملی مایل بودند مسلمانان شیعی مذهب ایران را به چشم کافران و وابسته به دارالحرب بدانند تا بتوانند فتواهای متعدد مبنی بر وجوب جهاد با آنان بگیرند تا با تمسک به آنان، نیروهای خود را به سوی مرزهای ایران گسیل کنند (Ramazani, 1966: 310).

عثمانی‌ها از میان چهار مذهب اسلام سنی، مذهب حنفی را برگزیدند، شاید به این دلیل که با انتخاب مذهب حنفی امکان برخورداری هرچه بیشتر از آزادی ممکن در اقتدار سیاسی و اجرایی داشته باشند (هولت، ام، پی و لمبتون، آن.ک.س، ۱۳۷۷: ۳۰۳-۳۰۲). عثمانی‌ها خط مشی خود را مبتنی بر نظامی قرار دادند که در آن دین و دولت به گونه‌ای با هم پیوند خورده بود که هیچ تضادی بین آنها وجود نداشت. در این ساختار نقش و اثرگذاری دین انعطاف‌پذیرتر و عمل‌گراتر بود، بدین ترتیب عثمانی‌ها توانستند رأی عرف را در برابر شریعت ترجیح دهند.

در مقابل سلسله صفویه خط مشی را دنبال می‌کرد که دولت را با مذهب شیعه در محدوده‌ای مبهم به هم آمیخته بود. برای صفویان ضروری بود که این شیوه را برگزینند چرا که آنان بین دو رقیب سنی قدرتمند قرار گرفته بودند، عثمانی‌ها در غرب و ازبکان در شرق. آنان به شدت نیاز به داشتن جامعه‌ای یکپارچه از لحاظ مذهبی را احساس می‌کردند، بنابراین صفویان حرکت خود را بر اساس بنیادی صوفی - شیعی که به اندیشه امامت پیوند خورده بود آغاز کردند (المهاجر، ۱۹۸۹: ۹۷-۹۶). آنان درصدد پی‌ریزی گونه‌ای سیاست شیعی بودند که می‌توانست به طور موفقیت‌آمیزی بر پیشینه تاریخی آن در بیشترین بخش‌های کشور مبتنی شود. صفویان همواره این پیش‌فرض اعتقادی را، که نمایندگی حقیقی اسلام خاندان عثمانی هستند، به چالش می‌کشیدند. تکامل نظام تصوف صفوی‌ها و تبدیل شدن آن به یک قدرت حاکم در قرن شانزدهم مستلزم تغییراتی بنیادین در بنای سیاسی - نظامی آن بود، به ویژه اگر می‌خواست در برابر تهدید عثمانی به مرزهایش مقاومت کند. ذات مصلحت‌اندیشی صفویان در نیاز به دفاع از مشروعیت اعتقادی نه صرفاً از درون نظام اجتماعی‌شان بلکه از برون نهفته بود، از حلقه‌ای که جهان تسنن برگرد صفویان تنیده بود که برون‌رفت از آن در گرو شناسایی و تصدیق نظام فکری جدید توسط جهان تسنن بود که البته در آن مقطع این مهم حاصل نشد. بعدها نیز تلاش‌های نادرشاه برای شناسایی نظام اعتقادی شیعی در پیکره جامعه امت و ایجاد همگرایی اسلامی نتیجه‌ای به بار نیاورد و ناکام ماند.

ب - مؤلفه سیاسی

مؤلفه دیگر واگرایی در روابط ایران و عثمانی را باید در شرایط سیاسی - اجتماعی

حاکم در آن زمان بررسی کرد. با ردیابی این ریشه‌ها در می‌یابیم که از نظر عثمانی‌ها بخش غربی ایران، آناتولی جنوبی و سوریه شمالی در موقعیت‌های بحرانی و حساسی قرار داشتند، جمعیت این مناطق را یکسره طوایف ترکمن تشکیل می‌دادند که در طول نیمه اول قرن پانزدهم توان زیادی کسب کرده بودند. قدرتمندی این طوایف به دنبال شکست سیاسی تمرکزدهی عثمانی‌ها پس از مبارزات تیمور بر ضد ایران، سوریه و آناتولی حاصل شده بود. ترکمن‌ها در حقیقت پشتیبان‌های صفویان بودند و با علایق معنوی شدیدی که میراث تبلیغ صفویان پیشین در آن مناطق بود، به آنان پیوند خورده بودند. (تاریخ ایران دوره صفویان، ۱۳۸۰: ۴۰-۴۱)

صفویان قادر بودند که این جمعیت را برای پیشبرد طرح‌ها و اهداف سیاسی خود، در برابر عثمانی‌ها به کار گیرند و این مسئله تا دوره زندگی و تا آخرین بازمانده صفویه برای عثمانیان تهدیدی بالقوه بود. در مقابل عثمانیان هم با اندیشه‌های بلند ملک‌گیری به همراه صبغه تند مذهبی میدان کارزار وسیعی علیه ایران تدارک دیدند؛ اما به‌رغم حملات سهمگینانه‌شان نتوانستند ایران را به تصرف خود درآورند و مرزهای شرقی امپراتوری‌شان را تا افغانستان و هندوستان بگسترانند؛ ولی در مقیاسی کوچک‌تر بخش‌هایی از اراضی ایران را در قفقاز و بین‌النهرین به طور قطع ضمیمه خاک خود کردند و مرزهای ایران و عثمانی حدوداً در چهارچوب پیمان صلح زهاب (۱۰۴۹ ق/ ۱۶۳۹ م) تثبیت شد.

جنبه دیگر روابط ایران - عثمانی که برخی سعی در برجسته‌سازی آن دارد، طرح موضوع در چهارچوبی قومی یا ملی‌گرایانه است (براون، ۱۳۱۶: ج ۴، ۲۰۱۴). در توضیح این مسئله گفتنی است که هرچند نهضت صفویه تلاشی بود تا پس از گذشت بیش از ۸ قرن ایران را دوباره به ملت یکپارچه تبدیل کند، نمی‌توان این نهضت را نهضتی ملی‌گرایانه نامید. زبان و نژاد که جنبه‌های کلیدی گونه‌های نوین ملی‌گرایی است، نقش بسیار ناچیزی در روابط ایران - عثمانی بازی می‌کرد. برخورد ایران - عثمانی از آهنگ ملی‌گرایی روشنی برخوردار نبود و صفویان خود با تکیه بر مکتب و اندیشه شیعه که ریشه‌های تاریخی عمیقی در بخش‌های گوناگون ایران در آن زمان داشت توانستند به یکپارچگی سیاسی دست یابند. ایران طی قرن‌ها عرصه تاخت‌وتاز همسایگان خود به‌عنوان مدافعان اصلی ملیت‌های

گوناگون؛ یعنی اعراب، مغول‌ها، افغان‌ها و کردها بود؛ حتی خود صفویان هم ترک یا ترکمن بودند. بنابراین درگیری آنان بر سر حقوق ملیت نبود. در خصوص عثمانی‌ها هم باید توجه کرد که هرچند ساختار اجتماعی قلمرو عثمانی فوق‌العاده نامتجانس بود، در عین حال از انسجام قابل قبولی برخوردار بود. اصطلاح عثمانی مفهوم ملی نداشت بلکه مفهومی دودمانی چون اموی، عباسی و سلجوقی داشت. مفاهیم ملت عثمانی و وطن عثمانی به‌عنوان کانون وفاداری ملی و موطنی بدعت‌های اواخر قرن نوزدهم بودند که اثر نفوذ اروپا به‌وجود آمده بودند (لوئیس، ۱۳۷۲: ۳). این تحلیل حتی دربارهٔ منازعات عثمانی‌ها نیز معتبر است آنان برای ملیت خود نمی‌جنگیدند، بلکه انگیزه‌های دیگری چون ملک‌ستانی و کسب غنائم و عمل به تکلیف شرعی جهاد دخیل بود.

پ - مؤلفه اقتصاد و تجارت جهانی

سلطان محمد فاتح با فتح استانبول، ارتباط تجاری شرق و غرب را به‌دست گرفت. غرب از زمان ایجاد امپراتوری وسیع و یکپارچهٔ مغولان با اعزام هیئت‌های مختلف سیاسی و مذهبی با امکانات شرق آشنایی یافته بود. بسته‌شدن این شبکهٔ ارتباطی به‌وسیلهٔ عثمانی‌ها برای اروپا تحمل‌پذیر نبود؛ لذا دولت‌های غربی با آغاز اکتشافات در اواخر قرن پانزدهم میلادی درصدد یافتن راهی غیر از عثمانی برآمدند (امیرادوش، ۱۳۸۱: ۱۱-۱۰). در پی موفقیت در این راه، شکوفایی اروپا از قرن شانزدهم آغاز و راه برتری غرب به شرق هموار گشت، از این پس اروپا مسیر تحولات و دگرگونی‌های بزرگی قرار گرفت و شرق به‌تدریج قدرت هماهنگ‌شدن با دنیای غرب را از دست داد. در عثمانی به دلیل موقعیت جغرافیایی، ارتباط و آشنایی نزدیک با جهان غرب، بازتاب دگرگونی‌های غرب در این کانون زودتر از دیگر کانون‌های جهان اسلام آغاز گردید؛ چنانکه از این پس غرب گفتمان مشترک مشرق زمین و کانون اسلامی ایران - عثمانی گردید.

همزمانی ایران و عثمانی با آغاز استعمار اروپایی و افزون‌خواهی نظام بورژوازی غرب، آنان را به عرصهٔ پیچیدهٔ سیاست بین‌المللی سوق داد. دولت‌های توسعه‌طلب اروپایی که آوازهٔ ثروت مشرق زمین را شنیده بودند به‌جهت کسب اطلاعات کامل از اوضاع و احوال

این مناطق به‌سوی ممالک آسیایی روی آوردند و در وهله نخست به برقراری ارتباط با دول شرقی از جمله ایران پرداختند. (Aktepe, 1970: 95) امپراتوری عثمانی که در این زمان مقتدرترین دولت مسلمان به حساب می‌آمد با تسلط بر مناطق ساحلی دریای مدیترانه آن را به دریایی داخلی مبدل ساخته بودند و انحصار تجارت شرق به غرب را به دست گرفته بود. همچنین عثمانی مترصد بود که نواحی «قفقاز و کرانه دریای خزر را به تصرف خود درآورد و از این طریق بر راه بازرگانی ولگا - خزر تسلط یابد.» (مهمید، ۱۳۶۱: ۸۶) این مسئله اروپاییان را به وحشت انداخت و در صدد برقراری ارتباط نزدیک‌تر با ایران برآمدند و کوشیدند جبهه واحدی در برابر عثمانیان تشکیل دهند. بر این اساس به تحریک و تطمیع ایران برای برافروختن آتش جنگ با عثمانی پرداختند تا با مشغول شدن عثمانی در جبهه شرق از فشار آن در جبهه غرب بکاهند؛ البته موفقیت نسبی اروپاییان در این امر بیشتر مرهون دیپلماسی قوی دولت صفوی در آن مقطع تاریخی؛ یعنی زمان شاه عباس اول بود.

با وجود این دولت‌های ایران و عثمانی در عرصه اقتصاد جهانی آن میزان توانایی و اقتدار داشتند که هسته مرکزی اقتصاد جهانی نتواند مستعمره‌شان سازد، با این حال ضعیف‌تر از آن بودند که در حاشیه‌های جدید در آسیا، آسیای جنوب خاوری و آفریقای جنوبی به رقابت با اروپا برخیزند (فوران، ۱۳۸۰: ۱۱۳) امپراتوری عثمانی با اینکه در سه قاره متصرفات وسیعی داشت؛ حفظ و گسترش این متصرفات بدون صرف هزینه زیاد و استفاده از نیروی انسانی وسیع امکان‌پذیر نبود و عثمانی‌ها برخلاف اسپانیولی‌ها و هلندی‌ها، از جهانگشایی‌های خود منافع اقتصادی مهمی به چنگ نیاوردند (کندی، ۱۳۷۰: ۳۶) و این یکی دیگر از عوامل ضعف بنیه اقتصادی و سستی امپراتوری عثمانی بود.

با این حال در دوره‌هایی که مناسبات ایران - عثمانی صلح‌آمیز می‌شد تجارت ایران با اروپا و بنادر مدیترانه از طریق راه‌های خشکی عثمانی رونق داشت، هرچند راه‌های تجارت ادویه آسیا در سده هفدهم (۹۷۹ق/۱۵۷۲م تا ۱۰۷۹ق/۱۶۶۹م) از راه دریا و از طریق دورزدن آفریقا به اروپا می‌رسید، تجارت ابریشم ایران از مسیر خشکی ادامه پیدا کرد. تراز بازرگانی مزبور عمیقاً به سود ایران بود و موجب شد گردش پول در ایران افزایش یابد؛ اما در عین حال تورم عثمانی را به داخل ایران تسری داد (فوران، ۱۳۸۰: ۱۱۰). اقدامات محدودکننده عثمانی

بر اقتصاد ایران از طریق انسداد شاهراه‌های تجاری صورت می‌گرفت و سبب شد صفویان مجبور شوند تا به منظور کسب مجوز سفر دریایی از طریق آبراه‌های باریک خلیج فارس و دریای عمان که تحت سیطره اروپاییان بود، امتیازهایی به آنان واگذار کنند یا از عثمانی‌ها درخواست کنند که برای حمل کالا به بازارهای اروپا راهی پیش روی آنان بازگذارند.

در تحلیل ریشه‌ی واگرایی ایران و عثمانی در این دوره و در میان مؤلفه‌های چند گانه دینی، سیاسی - اجتماعی و اقتصادی عامل دین برجسته‌تر و شایان توجه بیشتری است. اگرچه برخوردهای ایران عثمانی ریشه در تضادهای واقعی میان شیعه و سنی نداشت و در واقع شکل جدید فرقه صفویه بود که دین را با سیاست درهم آمیخته بود و دولت عثمانی هم نمی‌توانست با دولتی خارجی که اتباع و شهروندان ایشان را از خارج امپراتوری زیر نفوذ می‌گرفت کنار بیاورد. دیگر اینکه برخوردهای ایران و عثمانی صرفاً نبردی محلی بین دو همسایه مسلمان نبود، این رویارویی در حقیقت تنازعی بین دو قدرت مسلمان به جهت تصاحب رهبری جهان اسلام بود، این تفوق دینی درباره عثمانی‌ها هنگامی رخ داد که آنان مکه و مدینه را زیر نفوذ خود درآوردند و به عنوان «خادم الحرمین الشریفین» شناخته شدند. برخوردها و سرانجام واگرایی ایران - عثمانی برخی پیامدهای بین‌المللی نیز برجا گذاشت، اروپاییان که از پیشروی عثمانی به قلب اروپا آسیب دیده بودند از درگیری عثمانی‌ها با همسایگان مسلمان بهره جستند و به پیشرفت‌های فنی مهمی دست یافتند که به سهم خود سبب شد؛ اولاً قدرت سیاسی اسلام به طور چشمگیری فروکش کند و آرزوی عثمانی‌ها برای تفوق بر اروپا نقش بر آب شود. ثانیاً تهدید حضور اروپاییان را در دریای مدیترانه و اقیانوس هند افزایش دهد که با رشد و تکوین استعمار اروپایی در اواخر قرن هیجدهم انحطاط کانون قدرت شرقی (هند، ایران، عثمانی) را در پی داشت.

همگرایی متنزل

صفت همگرایی متنزل^۱ به دورانی معطوف است که ایران و عثمانی پس از یک رشته جنگ طولانی سرانجام با تصدیق ساختارهای سیاسی - مذهبی موجود وارد مرحله همگرایی

1. Fallen Convergence

شدند مفهوم همگرایی بیش از هر چیز ناظر به تأیید موجودیت ساختارهای سیاسی هر دو کشور است. همگرایی مذکور بیش از آنکه در مقوله ساختارها به‌ویژه ساختارسیاسی - دینی باشد بیشتر ناشی از عامل توازن قوا و مقتضیات جدید بین‌المللی است. مرتبه چین همگرایی متنزل است؛ یعنی قابلیت ارتقاء تا سطح یک راهبرد منطقه‌ای را ندارد؛ به همین دلیل است که بین ایران و عثمانی هیچ‌گاه اتحادی واقعی شکل نگرفت. از نظر زمانی دوره همگرایی متنزل از انعقاد معاهده اول ارزروم در ۱۲۳۸ ق میان ایران و عثمانی آغاز می‌شود که چشم‌انداز تازه‌ای در روابط دو کشور گشود و مفهوم جدیدی از روابط میان مسلمانان به‌وجود آورد که به‌موجب آن دول حاکم می‌توانستند به مثابه بخش‌های مستقل از جامعه امت اسلام همزیستی مسالمت‌آمیزی داشته باشند. تصدیق چین هویت مشترکی برای مسلمانان دو کشور ایران و عثمانی به کاهش فزاینده تنش در روابط دو جانبه منجر شد. (Calabrese, 1998: 76) این دوران تا پایان عمر دولت‌های قاجاری و عثمانی ادامه داشت. درخصوص دلایل نامیدن این دوره به همگرایی متنزل و وجه تمایز آن از دوره پیشین و عناصر و مؤلفه‌های آن ضروری است توضیح بیشتری آورده شود.

مؤلفه‌های واگرایی در روابط ایران و عثمانی در زمان صفوی و نادری در این دوره کاملاً محو نشد؛ بلکه تغییر ماهیت داد یا از شدت آنها کاسته شد. علاوه بر این پاره‌ای عناصر واگرایی دیگر بر میراث پیشین افزوده شد که روی هم‌رفته ماده اختلاف ایران - عثمانی را استمرار بخشید. از جمله این عناصر می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱. وضع نامشخص و گنگ مرز طولانی ایران و عثمانی از نقطه آرات تا مصب اروندرود که بیش از هفتصد و چهل و پنج کیلومتر بود و در سراسر دوره مزبور مناقشه‌برانگیزترین مسئله در روابط ایران و عثمانی به‌حساب می‌آمد. عثمانی‌ها به‌رغم قراردادهای متعدد - معاهده اول و دوم ارزروم و پروتکل‌های تهران و استانبول - با ایران، توقف سیر توسعه امپراتوری خود را در مرزهای شرقی‌شان بر نمی‌تافتند. خاصه اینکه در متصرفات اروپایی خود به عقب‌نشینی وسیعی طی قرون هیجده و نوزده مجبور شده بودند و می‌خواستند با گسترش متصرفات خود در آسیا، آن نقصان را جبران کنند. (حبل‌المتین، س ۱، ش ۲۲۱، ۲۹ ذی‌الحجه، ۱۳۲۵: ۱-۲)

هدف نهایی عثمانی از این توسعه‌طلبی جداساختن بخش سنی‌نشین آذربایجان از ایران

و الحاق آن به خاک خود بود. این هدف را عثمانی برای خود رسالت تاریخی می‌دانست، مأموریتی ناتمام از دوران سلطان سلیم و سلطان سلیمان قانونی که باید کامل شود. مسئله تعیین حدود بارها ایران و عثمانی را به تقابل با یکدیگر کشاند که سیاست مداخله‌جویانه قدرت‌های استعماری روس و انگلیس را در پی داشت که به اقتضای منافع و سیاست خود هر از گاهی دو دولت مسلمان را به جنگ علیه یکدیگر تشویق می‌کردند و از طرف دیگر به مداخله و میانجیگری برمی‌خواستند و واسطه عقد قرارداد صلح می‌شدند.

۲. مسئله ایلات مرزنشین از سرحد آذربایجان تا خوزستان و علاقه سیاسی خاصی که ایران و عثمانی به آنها داشتند و موضوع تابعیت آنها از دیگر موارد اختلاف ایران و عثمانی بود. همچنین مسئله تجاوزات عشایر مذکور از مسایل دیرینه و تاریخی در روابط دو کشور بود که شدت و ضعف آن به قدرت مرکزی حکومت و نحوه مقررات و تعیین تکلیف منطقه جغرافیایی زندگی ایلات و حوزه قلمرو آنها برای بیلاق و قشلاق و علف‌چراغ احشام و اغنام آنها بستگی داشته است. (کاووسی عراقی، ۱۳۸۴: ۱۲۵-۱۲۰)

۳. اختلاف دیگر بر سر نفوذ ایران در عراق و عتبات عالیات بود. درباره تداوم هویت شیعی عراق و اهمیتی که در مسائل مربوط به ایران داشت مانند نهضت مشروطه، ضروری است به نکته‌ای مهم اشاره شود: در دوره قاجار مرزهای عقیدتی و شیعی بر مرزهای هویتی - تاریخی ایران انطباق یافت و هسته اصلی ملیت ایرانی را شکل داد و عراق را به‌عنوان بُعد عقیدتی ملیت ایرانی در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مطرح کرد، هرچند از نظر نژادی و زبان با ایران تفاوت داشت. عراق در واقع یگانه ممر و جایگاه شیعه در خارج از مرزهای رسمی ایران به حساب می‌آمد؛ زیرا از دوره صفویه به بعد که اغلب جهان اسلام زیر سیطره مذهب سنی قرار گرفت ایران با پذیرش مذهب شیعه در علم تسنن تا حدودی به انزوا کشیده شد. به‌ویژه ارتباط آن با ماوراءالنهر که خاستگاه نوین زبان فارسی و فرهنگ ایرانی بود، قطع شد و نفوذ آن در جهان ترک و عرب نیز به علت جنگ و تعارض با عثمانی به حداقل رسید. در واقع ایران در این دوره به درون گرویده بود و مشغول بازسازی خود بود. از سوی دیگر جوامع اروپایی وارد مرحله جدیدی از تکامل و ترقی و تمرکز شده بودند که مجال نفوذ را از ایران می‌گرفت. از این‌رو مرزهای ایران یکی پس از دیگری به رویش بسته می‌شد.

یگانه گلوگاه و منطقه نفوذ ایران در جوامع شیعه در شهرهای مقدس عراق بود. وجود مشاهد متبرکه در عتبات و علاقه مردم شیعی مذهب ایران به زیارت آن مشاهد و رفت‌وآمدهای مکرر ایرانیان به آن دیار نوعی مشروعیت برای حضور ایرانیان در عراق به بار آورده بود، موارد مهم دیگری نیز وجود داشت که عراق را صحنه رقابت ایران شیعی با عثمانی سنی کرده بود، موقعیت برجسته مجتهدان شیعه ایرانی و نفوذ و تأثیرگذاری آنان بر مردم به‌ویژه در عتبات که نگرانی عمیق دولتمردان عثمانی را از توسعه دامنه تشیع در عراق در پی داشت و عثمانی‌ها می‌کوشیدند با فراهم کردن تمهیدات لازم هویت عثمانی را جایگزین هویت شیعی عراق کنند، اما استقلال مالی و سیاسی مجتهدان شیعی و توانایی آنان در پیشبرد مقاصدشان فارغ از خواست و اراده دولت‌ها در مقایسه با وابستگی علمای اهل سنت به دولت، از وصول عثمانیان به هدف مذکور مانع می‌شد. (درینگیل، ۱۳۸۴: ۱۲)

۴. از دیگر موارد اختلاف ایران و عثمانی در این دوره می‌توان اجحاف و ستمکاری مأموران عثمانی به تجار ایرانی در اخذ عوارض گمرکی و مالیات اضافی و خودسری و سیاست مآبی پاشایان بغداد و بعضی از حاکمان محلی را ذکر کرد.

به‌رغم اختلافات و عناصر تشنج‌زا در روابط ایران و عثمانی در این دوره، مناسبات رسمی دولت‌ها منقطع یا به آن میزان خصمانه نشد که به رویارویی و نبرد تمام عیار، آن‌گونه که در دوران صفوی - نادری سراغ داریم، منجر شود و نبرد تپراق قلعه که به تصرف شهر بایزید توسط سپاه عباس میرزا منجر شد آخرین زورآزمایی تمام عیار ایران و عثمانی در آغاز قرن نوزدهم است که با انعقاد معاهده ارزروم اول (۱۹ ذی‌القعدة ۱۲۳۸ / ۲۸ ژوئیه ۱۸۲۳) به آن پایان داده شد. معاهده ارزروم اول از آن جهت فصلی جدید در روابط ایران و عثمانی گشود: اول آنکه؛ پایان‌بخش نبردهای خونین ایران و عثمانی طی سه دهه گذشته است. دوم آنکه؛ در مقدمه این معاهده از «دولتین اسلامیتین» و ضرورت برقراری صلح و صفوت بین آنها سخن رفته است (سپهر، ۱۳۷۷: ج ۱، ۳۴۴). که نشان می‌دهد پس از سه دهه نبرد و اختلاف ایدئولوژیک میان ایران و عثمانی اندیشه مطلقیت مذهب تسنن و نفی نظام عقیدتی شیعه به کناری نهاده شد و برای نخستین بار ایران به مثابه واحدی سیاسی با هویت شیعی در قلمرو جهان اسلام به رسمیت شناخته شده است و این دستاوردی مهم در افق مناسبات

ایران و عثمانی بود.

در سایهٔ چنین تحولی روابط ایران - عثمانی از محوریت جنگ خارج شد و به محور تعامل - تقابل گرایید که نوسانات آن بین تعامل تقابل تابع اوضاع و مقتضیات سیاسی - اجتماعی خاص آن دوره بود. همگرایی ایران - عثمانی در این دوره ماهیتی متنزل داشت، نه مطلق؛ زیرا واگرایی‌ها دوشادوش همگرایی‌ها حرکت می‌کردند هرچند به قوت گذشته نبودند، به هرحال به تکوین یک ارادهٔ مشترک و ایجاد یک همگرایی راهبردی، مانند آنچه بین انگلستان و روسیه در برابر ناپلئون اتفاق افتاد، منجر شد و اگر هم بنا به ضرورت‌های سیاسی مانند وجود دشمن مشترک اتحادی بین دو دولت شکل گرفت در همان گام نخست عقیم ماند و از قوه به فعل در نمی‌آمد؛^(۱) زیرا عثمانی دائماً در قبال ایران به جای سیاست حفظ وضع موجود سیاست تجدیدنظر را در پیش می‌گرفت. البته در دورهٔ قاجاری نسبت به دورهٔ صفوی - نادری سیاست عثمانی به حفظ وضع موجود نزدیک‌تر بود.

نکتهٔ شایان ذکر در مورد همگرایی متنزل اینکه صفت متنزل در تمامی عرصه‌های روابط ایران و عثمانی مصادیق یکسان ندارد به گونه‌ای که میزان ثقل آن در بعد سیاسی - رسمی بسیار افرون‌تر از بعد فکری فرهنگی است. چنین نوسانی که بیشتر از سرشت و نوع رابطه ناشی است با گسترش روابط مردمی در دو دههٔ پایانی مناسبات ایران و عثمانی چهرهٔ بارزتری به خود گرفت. با عنایت به چنین رویکردی است که می‌توان همگرایی متنزل را در قالب دو مؤلفه بررسی کرد: مؤلفهٔ سیاسی که ناظر بر روابط رسمی دولت‌هاست و مؤلفهٔ اصلاحات که غالباً ناظر بر روابط فرهنگی و روشنفکری است. دربارهٔ هر یک از این دو مؤلفه توضیحاتی ارائه می‌شود:

الف - مؤلفهٔ سیاسی

همگرایی هرچند متنزل ایران و عثمانی در این دوره معطوف به عصری است که استعمار اروپایی سراسر جهان را عرصهٔ تکاپوهای استعماری خویش قرار داده بود و ایران و عثمانی به‌عنوان دو دولت بزرگ جهان اسلام بر اثر رقابت و سلطهٔ قدرت‌های اروپایی در نهایت ضعف و سستی به‌سر می‌برند و درگیر مسائل و مشکلات پیچیده و بغرنجی بودند و

بقای آنها در هاله‌ای از ابهام قرار داشت. در چنین اوضاعی که ایران و عثمانی گرفتار درد مشترکی بودند، مداخله دولت‌های روسیه و انگلستان در ساختار رسمی روابط ایران و عثمانی رسمیت یافت و دستگاه دیپلماسی ایران و عثمانی تابعی از خواست و اراده قدرت‌های بزرگ شد و دولت‌های ایران و عثمانی که زمانی نه چندان دور جزو دولت‌های بزرگ و قدرتمند کانون شرقی محسوب می‌شدند، اکنون در برابر توسعه‌طلبی بورژوازی غرب زمین‌گیر شده بودند. ساختارهای سیاسی - اجتماعی ناکارآمد، اصلاحات ناقص و ناکافی، عقب‌ماندگی علمی و فنی و ورشکستگی اقتصادی سبب شده بود این دولت‌ها نتوانند ساختارهای سیاسی و اجتماعی نوینی پی‌ریزی کنند و سازمان حکومتی خویش را برپایه آن بنا نهند؛ لذا در بخش سیاست خارجی هم، ناکارآمد و منفعل بودند؛ زیرا سیاست خارجی بازتاب سیاست داخلی است و برندهای سیاسی - اجتماعی و فرهنگی متکی است. ناکارآمدی و ضعف چنین ساختارها و نهادهایی سبب شد رهبران سیاسی ایران و عثمانی نتوانند در فرآیند تصمیم‌گیری‌هایشان نهاده‌ها را به داده تبدیل کنند، به همین دلیل اختلاف ایران و عثمانی همواره از طریق حکمیت روسیه و انگلستان حل می‌شد.

البته این به معنی نبود رابطه دوجانبه نیست، بلکه به معنای فقدان یک سازوکار لازم برای استقرار رابطه‌ای مستقل و استراتژیک است و گرنه ایران و عثمانی در این مقطع همیشه با یکدیگر روابط سیاسی داشته‌اند و در همه معاهدات و مکاتبات بر حفظ «صلح و دوستی و ملاحظه جهت اسلامیت طرفین» تأکید شده است (جبل‌المتین، س ۱۳، ش ۳۲، ۱۸ صفر ۱۳۳۴: ۳). هر دو دولت در پایتخت‌های یکدیگر سفیر مقیم داشتند و به فاصله اندکی سفارتخانه‌های خود را به درجه سفارت کبری ارتقاء دادند و در میان سفرای دول بیگانه تنها سفیر ایران بود که سمت مقدم السفرا^(۲) داشت و پیشاپیش دیگران به خدمت سلطان بار می‌یافت. سفیر عثمانی در ایران نیز چنین مرتبه‌ای داشت.

ایران و عثمانی در این دوره تشریفات لازم را در حق یکدیگر کاملاً رعایت می‌کردند و نشان‌های مختلف برای صاحب‌منصبان و سفرای یکدیگر ارسال می‌کردند؛ مانند نشان اول شاهنشاهی برای سفیر فوق‌العاده عثمانی در ایران، محمد ربیع پاشا و نشان مجیدی به محسن خان سفیر ایران در استانبول (Köprülü, 197:140) ناصرالدین شاه و مظفرالدین

شاه طی دیدارهای خود از استانبول بر گسترش روابط دوستانه و حفظ رشته اتحاد و الفت شیعه و سنی تأکید می‌کردند، اوج این سیاست مذهبی را در اندیشه اتحاد اسلام می‌توان دید که به فراگیرترین نیروی عقیدتی در امپراتوری عثمانی تبدیل شد و دولتمردان و اندیشمندانی از ایران هواخواه آن شدند و معتقد بودند: «این دو پادشاه اسلامیان پناه نباید بگذارند این رشته اتحاد شیعه و سنی که ریشه حیات پلتیکی مسلمانان است پاره شود.» (حبل‌المین، همانجا) سیاست اتحاد اسلام خواستار احیای ارزش‌ها و سنت‌های تمدنی بود که جدیدترین تجلی آن امپراتوری عثمانی شمرده می‌شد. اگرچه نهضت اتحاد اسلام را سلطان عبدالحمید تشویق و ترویج می‌کرد و خود از آن بهره می‌برد، دامنه آن از محدوده زمان (۱۳۲۶ق/ ۱۹۰۸ م ۱۲۹۳ ق/ ۱۸۷۶م) و قلمرو وی فراتر نرفت. (شوا، ۱۳۷۰: ج ۳، ۴۴۱)

به‌رغم سیاست اتحاد اسلام و تظاهر دوستانه‌ای که در روابط رسمی ایران و عثمانی ابراز می‌شد که به پاره‌ای از آنها اشاره شد واقعیت آن است که روابط سیاسی ایران و عثمانی را باید در سایه مفروضات واقع‌گرایی سیاسی و موازنه قوا تحلیل کرد.^(۳) در این سیاست، اعمال زور و کسب منافع و توسعه ارضی در کانون آن قوا دارد و نظام موازنه قوا متغیری است بین نظم و هرج‌ومرج که در واقع نظم غیر رسمی و انعطاف‌پذیر دولت‌ها تلقی می‌شود (قوام، ۱۳۸۵: ۶۷). کارکرد موازنه قوا در روابط ایران و عثمانی در دو سطح قابل بیان است: اول در سطح روابط دوجانبه که به یک ثبات نسبی و همگرایی متنزل منتهی شد و دیگر در سطح روابط روسیه و انگلیس در پیوند با منطقه خاورمیانه که خلأ قدرت و ضعف دولت‌های ایران و عثمانی خود عامل توازن در روابط دو قدرت بزرگ انگلستان و روسیه به حساب می‌آمد.

ب - مؤلفه اصلاحات

عصر اصلاحات در عثمانی و ایران را باید معلول ظهور پدیده استعمار دانست، کشورهای اروپایی از آغاز تجارت ماوراءالبحار در قرن شانزدهم تا انقلاب صنعتی قرن نوزدهم اروپا، تکاپوهای وسیعی برای سلطه بر بخش‌های مختلف جهان انجام دادند و به برکت برتری اقتصادی - نظامی با غارت سرمایه‌های ملل شرقی به زایش و بالاش خویش تداوم بخشیدند. دولت‌های ایران و عثمانی که در این زمان پیکره اصلی شرق اسلامی به حساب می‌آمدند

روابط ایران و عثمانی به مثابه الگوی روابط شرقی - اسلامی ۱۰۱

در پی شکست‌های پیاپی نظامی اواخر سده ۱۸ و اوایل سده ۱۹، قشربهای حاکم و طبقه زمامدار این دولت‌ها تازیانة استعمار را بر پشت خود احساس کردند و متوجه این حقیقت تلخ شدند که جوامع سنتی و فرسوده‌شان و همچنین نظام حکومتی و ارتش‌هایشان به هیچ روی پاسخ‌گوی نیازها و وضعیت نوین زمانی و مکانی نیست و از این‌روی ضرورت چاره‌جویی و مسلح‌شدن به سلاح‌های درخور زمانه برایشان مطرح‌شد و در راه اصلاحات و اخذ مدنیت اروپایی قدم گذاشتند.

پدیده اصلاحات هسته اصلی گفتمان مشترکی بود که نه تنها ایران و عثمانی بلکه تمامی ممالک شرقی را در قرن ۱۹ و ۲۰ به خود مشغول کرد. در این میان دولت عثمانی به سبب نزدیکی با اروپا و موقعیت استراتژیک آن و حضور پرشمار اروپاییان در قلمروش، زودتر از ایران و دیگر ممالک شرقی به اخذ مدنیت اروپایی مبادرت ورزید و خود نیز واسطه انتقال این دستاورد ها به ایران و آسیای غربی شد. ورود این دستاوردها و مظاهر اروپایی به‌طور عمده به وسیله رجال و دولتمردانی چون میرزا حسین خان مشیرالدوله و میرزا تقی خان امیر کبیر صورت گرفت که با درک مقتضیات جدید و ضرورت نوسازی کشور آگاهانه به اقتباس از دستاوردهای تمدنی غرب مبادرت کردند. البته نباید تصور کرد سیر انتقال مدنیت غربی به ایران از طریق عثمانی ماهیتی یک‌سویه داشت و ایران صرفاً مصرف‌کننده کالایی بود که از عثمانی می‌آمد، بلکه به‌عکس این فرآیند در تعامل و ارتباط متقابل شکل می‌گرفت و در مقطعی ایران بر سیر تحولات اجتماعی - سیاسی عثمانی تأثیرگذار بود؛ به‌عنوان مثال اندیشه اتحاد اسلام که سید جمال‌الدین پرچمدار آن محسوب می‌شد در برهه‌ای از تاریخ عثمانی به اندیشه غالب در نزد اندیشه‌وران و سلطان عبدالحمید دوم، سلطان عثمانی مبدل شد. این تعاملات نه تنها در سطح رسمی و سیاسی بلکه عمدتاً در سطح فکری - فرهنگی رخ داد و طبقات مردم از جمله تجار، روزنامه‌نگاران، اصناف و روشنفکران در آن مدخلیت داشتند و آن را پیش می‌بردند.

در بررسی تعاملات ایران و عثمانی در مقوله اصلاحات نباید از تفاوت ساختارهای اجتماعی - سیاسی دو کشور غفلت ورزید و به صرف برخی تشابهات حکمی یکسان صادر کرد. در مقام مقایسه ساختار اجتماعی - سیاسی ایران و عثمانی گفتنی است در عثمانی

بخش بزرگی از اتباع سلطان غیرمسلمان بودند و مسئله شرق مناقشه‌ای دیپلماتیک در سده نوزدهم و اوایل قرن بیستم در سطح قدرت‌های اروپایی بود که از حمایت دول اروپایی از دولت عثمانی و اقلیت‌های قومی و مذهبی ساکن امپراتوری تا تجزیه و فروپاشی قلمرو سلطان را در برمی‌گرفت؛ لذا از این جهت امپراتوری عثمانی جاذبه چند وجهی برای بیشتر دولت‌های قدرتمند اروپایی مانند انگلیس، روسیه، فرانسه و اتریش داشت.

اما ایران از چنین جاذبه‌ای برخوردار نبود و ساختار سیاست خارجی‌اش ماهیتی دو قطبی، انگلستان و روسیه، داشت. به دلیل نزدیکی عثمانی به اروپا، نفوذ اروپا در عثمانی بیش از ایران بود و زیر فشار شدید قدرت‌های اروپایی توانست گام‌هایی در مسیر توسعه بردارد؛ اما در ایران رقابت روس و انگلیس مانع توسعه ایران شد چون هر رقیب سعی می‌کرد مانع واگذاری امتیاز از سوی دولت ایران به طرف دیگر بشوند. بنابراین عثمانی زیرساخت‌های ارتباطی‌اش مانند راه آهن، پست تلگراف و غیره زودتر از ایران به ثمر نشست؛ به همین دلیل از نظر ایجاد تمرکز و مرکزیت موفق‌تر بود (فوران، ۱۳۸۰: ۶۰۸-۶۰۹). چنین چشم‌اندازی از دولت عثمانی آن را مقصد و مأمّن اصلاح‌طلبان و اندیشمندان و دیگر اقدار ایرانی قرار می‌داد تا بتوانند از کانال دولتی مسلمان که تجربیات بیشتری در نوسازی و تجدد دارد، راه درمان آلام مشترکشان را بیابند.

برپایه چنین نگرشی از اواسط قرن ۱۸ مسافران و مهاجران ایرانی به‌ویژه بازرگانان در استانبول رخت اقامت افکندند؛ زیرا پس از سقوط صفویه موانع بازرگانی تا حدودی میان ایران و عثمانی مرتفع شد، مخصوصاً دشمنی عثمانی با روسیه برای جلوگیری از صدور کالاهای ایرانی از راه روسیه و برگرداندن مسیر راه‌های بازرگانی به عثمانی سبب شد عثمانی مرزها و راه‌های خود را به روی ایران بگشاید. از این رو رفت‌وآمد بازرگانان ایران به اروپا از راه عثمانی شتاب بیشتری گرفت. بازرگانان ایرانی مرکز تجاری خود را در استانبول دایر کردند؛ زیرا اکثر نمایندگان صنایع اروپا در استانبول بودند (روابط ایران و ترکان با غرب، ۱۳۸۴: ۲۲۷-۲۲۸) سوای تجار، استانبول منزلگاه طیف‌های مختلف آزادیخواهان ایرانی بود که علیه حاکمیت استبدادی قاجار مبارزه می‌کردند و با اصلاح‌طلبان عثمانی ارتباط تنگاتنگی داشتند. بنا به نوشته شریف ماردین ایرانیان سازمانی به نام «ایران جوان» در استانبول

روابط ایران و عثمانی به مثابه الگوی روابط شرقی - اسلامی ۱۰۳

تأسیس کردند که انتشارات ممنوعه ترکان جوان را از اروپا به عثمانی می‌آوردند و آثار نو عثمانیان را تکثیر و منتشر می‌کردند، شریف ماردین پا را از این فراتر می‌نهد و آمدن بابی‌ها به عثمانی را از علل تأثیرگذاری ایرانیان در تکوین جمعیت اتحاد و ترقی عثمانی می‌داند. (Mardin, 1989: 55)

با پیروزی انقلاب مشروطیت در ایران به سال ۱۳۲۴ق / ۱۹۰۶م. آزادی طلبان عثمانی که در اروپا به سر می‌بردند و علیه استبداد عبدالحمید می‌جنگیدند، طی اعلان‌هایی «همراهی قلبی و احساسات باطنی خود را به مشروطه نوپای ایران و وکلای ملت ایران که برای آزادی ایران مقاومت و مجاهده می‌نمودند» تقدیم کردند (مجلس، س ۲، ش ۱۶، ۱۳۲۵: ۲). کمیته اتحاد و ترقی ظهور انقلاب ایران را فوز عظیمی می‌دانست و تأثیر آن را در مملکت عثمانی که همسایه و همکیش ایران بود به خوبی درک کرده بود، برای تشویق آزادخواهان ایران و ایستادگی آنان در مقابل دشمنان اعلامیه مفصلی در پاریس انتشار کرد و از ملت ایران ستایش بسیار کرد و ایران را مهد تمدن قدیم آسیا و نهضت ایران را طلیعه سعادت و آزادی شرق دانست. (ملکزاده، ۱۳۷۳: ۳ / ۵۹۴)

با پیروزی نهضت ترکان جوان در سال ۱۳۲۶ق / ۱۹۰۸م. و اعاده مشروطه عثمانی این بار نگاه‌های رهبران مشروطه ایران که اینک تحت سرکوب استبداد صغیر محمد علی شاه بودند به عثمانی و انقلاب ترکان جوان معطوف شد، رهبران و آزادی خواهان ایرانی به تشخیص این مسئله نایل آمدند که دارای وجوه مشترک بسیاری در هر دو زمینه بیم و امیدها با عثمانیان هستند. سرنوشت و مقدرات ایران و عثمانی در دو دهه پایانی حیاتشان در اوایل قرن بیستم جلوه‌هایی از حیات مشترک ایران و عثمانی را در زمینه‌های تجددطلبی، نوسازی و ملی‌گرایی به نمایش گذاشت و نشان داد که مقوله اصلاحات باثبات‌ترین حلقه همگرایی ایران و عثمانی است که بیم و امیدهای مشترکی نوید می‌دهد.

نتیجه

نتیجه حاصل از این نوشتار را می‌توان ذیل چند عنوان دسته‌بندی کرد:

۱. شالوده روابط ایران و عثمانی بر اساس سنت‌های دولت‌های شرقی شکل گرفته بود

که آمیزه‌ای از نظام فرهی ایران باستان، سنت‌های ترکی و تعالیم اسلامی بود که برآیند طبیعی آن را می‌توان در قالب «پادشاه مستبد، توأمانی دین و دولت و گسترش خاکی قلمرو» مشاهده کرد.

۲. در دوره نخست روابط ایران و عثمانی موسوم به واگرایی ساختاری، توسعه ارضی و بسط ایدئولوژی دینی هسته مرکزی سیاست خارجی ایران و عثمانی را تشکیل می‌داد.

۳. آنچه باعث گذار از مرحله واگرایی ساختاری به مرحله همگرایی متنزل شد عمدتاً مقتضیات جدید بین‌المللی و ظهور قدرت‌های استعمارگر و همچنین عامل توازن قوا بین ایران و عثمانی بود که سبب شد هر دو کشور از محوریت جنگ و صلح در دوره نخست فاصله بگیرند و به محوریت تعامل - تقابل در دوره دوم بگرایند.

۴. حوادث سیاسی - اجتماعی ایران و عثمانی در دوره همگرایی متنزل (سده‌های ۱۹-۲۰) از نظر فکری، سیاسی و اجتماعی بر گرد گفتمان مشترک اصلاحات و تجددگرایی با هدف احیای دولت‌های ضعیف و بی‌رمق خلاصه می‌شد که در نهایت سیر مشروطه‌خواهی و تأثیر و تأثر این پدیده را در دو کشور به طور همزمان در پی داشت.

۵. نازل بودن همگرایی ایران و عثمانی ناشی از پایداری و استمرار سنت‌های دولت شرقی است که با زمانه و حیات جدید چندان همگونی نداشت و همین ناهمخوانی بین داشته‌ها و نیازها زمینه افول و اضمحلال دولت‌های ایران و عثمانی را فراهم کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. اتحاد عقیم ممکن است براساس مذاکره یا بدون مذاکره پی‌ریزی شود، در این راستا ممکن است دو یا چند دولت برای تعقیب یک سلسله اهداف مشترک از طریق مذاکره خواستار ایجاد اتحادی میان خود باشند، این مذاکرات اگرچه به منظور ایجاد اتحاد است، اگر به نتیجه مطلوب نرسد اتحاد مورد نظر تحقق نمی‌یابد و در حد یک طرح باقی می‌ماند (قوام، ۱۳۸۵: ۱۸۵)

۲. در عرف دیپلماتیک قدیم وقتی پادشاهی به پایتخت کشور دیگری به صورت مهمان وارد می‌شد، سفرای خارجی مقیم آن کشور به وسیله مقدم‌السفرا تقاضای بار حضور می‌کردند.

(مستوفی، ۱۳۷۱: ج ۲، ۱۴۳)

۳. نظریه موازنه قوا بر مفروضه منافع ملی استوار است که با اعمال زور کسب می‌شود و با اصطلاح توزیع قدرت که نقطه کانونی نظریه موازنه قوا است، پیوند می‌یابد. نظریه پردازی در حوزه موازنه قوا عمدتاً بر تجربیات تاریخی ۳ قرن اخیر و به‌ویژه ۱۶۴۸-۱۷۸۹ و دوره ثبات صد ساله ۱۸۱۵-۱۹۱۴ استوار است که ثبات نسبتاً طولانی دوره مذکور ناشی از سازوکار موازنه قوا است. (بزرگمهری، ۱۳۸۴: ۹۱۰)

کتابنامه

- امیر اردوش، محمد حسین. ۱۳۸۱. *اوزون حسن آق قویونلو و سیاست شرقی - غربی*. تهران: انتشارات برسات.
- بروان، ادوارد. ۱۳۶۱. *تاریخ ادبیات ایران*. ترجمه رشید یاسمی. ۴ ج. تهران: انتشارات ابن سینا.
- بزرگمهری، علی. ۱۳۸۴. *جامعه‌شناسی عمومی*. چ سوم. انتشارات ضریح.
- تاریخ ایران دوره صفویه*. ۱۳۸۰. پژوهش دانشگاه کمبریج. ترجمه یعقوب آژند. چ اول. تهران: انتشارات جامی.
- رمضانی، روح الله. ۱۳۸۰. *چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. ترجمه علیرضا طیب. چ اول. تهران: نشر نی.
- روابط ایران و ترکان با غرب از سده دهم تا بیستم میلادی* (مجموعه مقالات). ۱۳۸۴. چ اول. تهران: مرکز مطالعات فرهنگی بین‌المللی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی و بنیاد تاریخ ترک.
- سپهر، محمدتقی (لسان الملک). ۱۳۷۷. *ناسخ‌التواریخ*. (تاریخ قاجاریه). به اهتمام جهانگیر قائم مقامی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- سجادپور، سید محمد کاظم. ۱۳۸۳. *چارچوب مفهومی و پژوهشی برای مطالعه سیاست خارجی ایران*. چ دوم. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- سیف‌زاده، حسین. ۱۳۷۶. *نظریه پردازی در روابط بین‌الملل، مبانی و قالب‌های فکری*. چ اول. تهران: انتشارات سمت.
- شاو، استانفورد جی. ۱۳۷۰. *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*. ترجمه محمود رمضان‌زاده. چ اول. مشهد: انتشارات معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
- طباطبایی، جواد. ۱۳۸۵. *مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی*. چ اول. تبریز: انتشارات ستوده.
- _____ . ۱۳۸۰. *دیپلماسی برنظریه انحطاط ایران*. چ اول. تهران: نگاه معاصر.

۱۰۶ فرهنگ، ویژه تاریخ

- _____ . ۱۳۶۸. *درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*. چ دوم. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- طباطبایی مجد، غلامرضا. ۱۳۷۳. *معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره قاجاریه*. چ اول. تهران: انتشارات موقوفات محمود افشار.
- غزالی توسی، محمدبن محمد. ۱۳۶۱. *نصیحه‌الملوک*. تصحیح و حواشی جلال‌الدین همایی. تهران: انتشارات بابک.
- فریدون بیگ توقیعی، احمد. ۱۲۷۴ق. *منشآت السلاطین*. اسلامبول.
- فوران، جان. ۱۳۸۰. *مقاومت شکننده*. ترجمه احمد تدین. چ دوم. انتشارات فرهنگی رسا.
- قوام، عبدالعلی. ۱۳۸۵. *اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل*. تهران: انتشارات سمت.
- کاوسی عراقی، محمدحسن (گردآورنده). ۱۳۸۴. *فهرست اسناد مکمل قاجاریه*. چ اول تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.
- کندی، پل. ۱۳۷۰. *پیدایش و فروپاشی قدرت‌های بزرگ*. ترجمه عبدالرضا غفرانی. چ اول. تهران: انتشارات اطلاعات.
- لوئیس، برنارد. ۱۳۷۲. *ظهور ترکیه نوین*. ترجمه محسن علی سبحانی. چ اول. ناشر مترجم.
- مستوفی، عبدالله. ۱۳۷۱. *شرح زندگانی من (تاریخ اجتماعی و اداری در دوره قاجاریه)*. جلد او. چ ۵. تهران: انتشارات هرمس.
- ملکزاده، مهدی. ۱۳۷۳. *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*. چ چهارم. تهران: انتشارات علمی.
- المهاجر، جعفر. ۱۳۸۹هجریه - *العالمیه الی ایران الصقویه*. بیروت.
- مهمید، محمدعلی. ۱۳۶۱. *پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران*. چ اول. تهران: انتشارات میترا.
- نقیب زاده، احمد. ۱۳۸۱. *تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. چ اول. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- هولت، بی‌ام و لمبتون، آن. ک.س. ۱۳۷۷. *تاریخ اسلام*. پژوهش دانشگاه کمبریج. ترجمه احمد آرام. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- Aktepe ,Münir.1970. *Osmanlıİran münasebetleri 17201725* ,İstanbul: üniversitesi Edebiyat Fakültesi matbaası.
- Köprülü ,Orhan F.1971. *Münif paşa'nın hayatı ve Tahran sefirlikleri münasebetiyle İran hakkında bazı vesikalar* ,İran Şehinşahlığının 2500 kuruluş yıldönümüne Armağan .T.C.Milli Eğitim basım evi ,İstanbul.
- Mardin ,Şerif.1989. *Religin and Social change in modern Turkey*. State University of Newyork press.
- Ramazani,Rouhollah.1966. *The foreign policy of Iran 15001941*,first published,university of Virginia press.

روابط ایران و عثمانی به مثابه الگوی روابط شرقی - اسلامی ۱۰۷

مقالات

درینگیل، سلیم. ۱۳۸۴. «مبارزه با تشیع در عراق دوران عبدالحمید دوم، بررسی موردی سیاست ضد تبلیغی عثمانی»، ترجمه نصرالله صالحی، نامه تاریخ پژوهان، س ۱، ش ۲.

Calabrese ,John .1998. Turkey and Iran ,Limits of a stable relationships, British: Journal of Middle Eastern Studies, vol , 25.no .1.

نشریات

حبل المتین
مذاکرات مجلس

